

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال یکم، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۴

نبرد تن به تن پادشاهان در شاهنامه فردوسی

عادل الهیاری^۱

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۱/۲۶

تاریخ پذیرش: ۹۴/۳/۱۷

چکیده

مهم ترین منبع تاریخ و روایات ملی ایرانیان، در درازای هزاره گذشته، نزد مردمان ایران زمین، کتاب ارزشمند شاهنامه فردوسی بوده است. شاهنامه آگاهی های بی مانندی از تاریخ ملی در ایران باستان به دست می دهد. همانگونه که از نام کتاب پیداست، این اثر کارنامه پادشاهان کهن ایرانی است، و خود فردوسی هم در آغاز شاهنامه اشاره به همین نکته دارد:

ازین نامور نامه شهریار بمانم به گیتی یکی یادگار

با آنکه شاهنامه به بسیاری از گوشه های فرهنگ و تمدن ایرانی پرداخته، اما بیشتر حال و هوای رزمی و پهلوانی دارد. و چنانکه فردوسی خود می گوید، شاهنامه داستان شهریاران و چگونگی جهاننداری ایشان است. از آن روی که گاهی این پادشاهان در نبردها شرکت می کردند و ناگزیر می بایست به تن خویش به نبرد تن به تن با دشمنان می پرداختند، پس، در شاهنامه فردوسی می توان به نکاتی درباره نبردهای تن به تن پادشاهان ایرانی پی برد، که بی گمان در هیچ کتاب دیگری بدین گستردگی و با این جزییات به این گونه نبردها پرداخته نشده است. اما با نگاه به شاهنامه فردوسی و دیگر نوشته ها و آثاری که از نبرد تن به تن پادشاهان ایرانی باز مانده است می توان دانست که پادشاه با هر کسی یا در هر جنگی به نبرد تن به تن نمی پرداخت، شاهنشاه تنها هنگامی که دشمن تاج و تختش را تهدید می کرد و مشروعیت پادشاهی به خطر می افتاد، و یا اینکه می خواست پادشاهی غاصب و نامشروع را از تخت پادشاهی به زیر افکند و شایستگی خود را برای پادشاهی نشان دهد، به نبرد تن به تن می پرداخت. در اینجا به سه نبرد تن به تن از پادشاهان ایران می پردازیم که هر یک در دوران مختلفی از شاهنامه رخ می دهد، نبرد اول در دوران اساطیری جای می گیرد، دومین نبرد در دوران پهلوانی، و واپسین نبرد نیز در دوران تاریخی شاهنامه جای دارد. در این پژوهش، کوشش خواهد شد با نگاه به شاهنامه فردوسی و دیگر منابع تاریخی، به چگونگی، و جایگاه نبردهای تن به تن پادشاهان باستانی ایران در شاهنامه فردوسی پرداخته شود.

واژگان کلیدی: شاهنامه، شاهنشاه، نبرد تن به تن، خسرو، بهرام.

نبرد فریدون و ضحاک

فریدون پسر آبتین بود، از سوی پدر نژادش به تهمورث شاه می‌رسید.^۱ بر پایه شاهنامه وی ششمین پادشاه است و نخستین شاهنشاه ایران که به نبرد تن‌به‌تن با دشمن خود، ضحاک، یا چنان که اوستا می‌گوید اژی‌دهاک می‌پردازد. فریدون در این نبرد با تن خویش و به تنهایی با دشمن می‌جنگد. البته فره پادشاهی، که همراه فریدون است به او نیرویی می‌بخشد که به واسطه آن فریدون توانایی پیکار و شکست ضحاک ماردوش را دارد. فره پادشاهی تنها با پادشاهان قانونی ایران همراه می‌شد و به آنان فره‌مندی ویژه‌ای می‌بخشید که به واسطه آن، پادشاهان ایرانی پیروزمند و خوشبخت می‌شدند و این فره‌مندی برای آن‌هایی که از تخمه پادشاهان ایرانی نبودند، دست‌نیافتنی بود.^۲ در شاهنامه نیز فریدون از زادروز دارای فره پادشاهی است:

خجسته فریدون ز مادر بزاد جهان را یکی دیگر آمد نهاد
 ببالید بر سان سرو سهی همی تافت زو فر شاهنشهی
 جهانجوی با فر جمشید بود به کردار تابنده خورشید بود^۳

اشاره به نورانی بودن چهره فریدون توسط ابن بلخی و مسکویه نیز نشانی است از فره کیانی وی. اما دلیل نبرد فریدون با ضحاک چنان که خود فریدون در شاهنامه می‌گوید کینه‌ای است که از ضحاک به خاطر کشتن پدرش در دل دارد:

منم پور آن نیکبخت آبتین که بگرفت ضحاک از ایران زمین
 بکشتش بزاری و من کینه جوی نهادم سوی تخت ضحاک روی

البته بندهش فریدون را ستاننده کین جم می‌داند.^۴ رزم ایشان در شاهنامه چنین آمده، هنگامی که ضحاک فریدون را در کاخ خود با دختران جمشید دید:

به مغز اندرش آتش رشک خاست به ایوان کمند اندر افگند راست
 نه از تخت یاد و نه جان ارجمند فرود آمد از بام کاخ بلند
 به چنگ اندرش آگون دشنه بود به خون پریچه‌رگان تشنه بود
 همان تیز خنجر کشید از نیام نه بگشاد راز و نه برگفت نام
 ز بالا چو پی بر زمین بر نهاد بیامد فریدون به کردار باد
 بدان گرزۀ گاوسر دست برد بزد بر سرش، ترگ بشکست خرد^۵

۱. فردوسی، شاهنامه، ج ۱، ص ۶۰ و ثعالبی، غرالسیر، ص ۲۶.

۲. پورداود، پشت‌ها، صص ۲، ۳۳۱، ۳۵۱.

۳. فردوسی، شاهنامه، ج ۱، ص ۶۲.

۴. فرنیغ دادگی، بندهش، ص ۱۵۰.

۵. فردوسی، شاهنامه، ج ۱، ص ۸۲.

نبرد فریدون و ضحاک از زوایای چندی متفاوت از دیگر نبردهای تن‌به‌تن پادشاهان در شاهنامه است. نخست اینکه نبرد به صورت پیاده در کاخ ضحاک در بیت المقدس (بنا بر شاهنامه به پهلوی کنگ دز هوخت) رخ می‌دهد، پیاده جنگیدن شیوه پادشاهان ایران در جنگ نیست، فردوسی خود در داستان نبرد کی خسرو و شیده از زبان کی خسرو به این نکته اشاره می‌کند:

ز تخم کیان بی‌گمان کس نبود که هرگز پیاده نبرد آزمود^۱

البته نبرد تاریخی بین داریوش بزرگ و گئومات مغ نیز به صورت پیاده و در کاخ مغ (بنا به کتیبه بیستون در دژ سیکینووتیش) رخ می‌دهد.^۲ مهرهایی از روزگار هخامنشی به دست آمده که شاه بزرگ را پیاده در حال شکست دشمنانش به تصویر کشیده، همانند مهر اردشیر یکم هخامنشی که پیرویش را بر مصریان نشان می‌دهد.^۳ نبرد فریدون و ضحاک تنها نبرد تن‌به‌تن در شاهنامه است که پادشاه ایران در جایی بسته و نه همانند دیگر نبردها در میدانی باز، با هم‌آورد خود می‌جنگد، دیگر اینکه فردوسی هیچ‌گونه تن‌پوش جنگی را چون زره، جوشن و یا کلاه‌خود برای فریدون بر نمی‌شمارد، این در حالی است که بنا به سخن فردوسی در این نبرد ضحاک چنان تن خویش را با آهن پوشانده است که کسی نمی‌تواند او را بشناسد و هم چنین کلاه‌خودی بر سر و دشنه‌ای در دست دارد.^۴ فردوسی و دیگر مورخان پس از اسلام برای فریدون تنها از یک رزم افزار نام می‌برند و آن هم گرزگاو سر اوست، مثلاً ابن بلخی می‌نویسد: سلاح فریدون گریزی بود سیاه رنگ گاو سار.^۵ تنها متنی که سخن از کاربرد شمشیر در نبرد فریدون و ضحاک می‌دهد دینکرد است، در دینکرد نهم چنین آمده: «در باره غلبه فریدون (بر) ضحاک. برای میراندن (ضحاک)، گرز بر شانه و دل و سر کوبیدن و نمردن ضحاک از آن ضربه و سپس به شمشیر زدن و به نخستین، دومین و سومین ضربه از تن ضحاک بس گونه خرفستر پدید آمدن گفتن دادار هر مزد به فریدون که او را مشکاف که ضحاک است، زیرا اگر وی را بشکافی، ضحاک این زمین را پر کند از مور گزنده و کژدم و چلباسه و کشف و وزغ».^۶

بنابراین کهن‌ترین متنی است که به نبرد تن‌به‌تن بین این دو شاه اشاره می‌کند، از آنجا که داستان در دینکرد حال و هوای زرتشتی دارد، و به گفته اوستا آژی‌دهاک زورمندترین دروجی است که اهریمن آفریده، پس در اثر ضربات شمشیر فریدون از تن وی خرفستران (خزندگان، حشرات) که آفریده اهریمن‌اند پدید می‌آیند، اما در قرن چهارم هجری که فردوسی شاهنامه را می‌سرود به خاطر گسترش باورهای اسلامی دیگر خرفستران را اهریمنی نمی‌دانستند، پس فردوسی نمی‌توانست به این بخش از داستان بپردازد، اما فردوسی با زیرکی ضحاک را ماردوش توصیف می‌کند، شاید خواسته تن پر از خرفستر او را اینگونه نشان دهد. در

۱. فردوسی، شاهنامه، ج ۴، ص ۲۱۳.

۲. هرودوت، ج ۱، ص ۳۹۲.

۳. بریان، امپراتوری هخامنشی، ج ۱، ص ۳۳۰.

۴. فردوسی، شاهنامه، ج ۱، ص ۷۹.

۵. ابن بلخی، فارسنامه، ص ۳۶.

۶. بهار، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۵۴.

شاهنامه آمده که فریدون پیش از نبرد دستور می دهد تا آهنگران گریزی به شکل سر گاو میش برای او بسازند، آن‌ها به فرمان او گرز را می سازند، گریزی که به گفته فردوسی فروزان به کردار خورشید بود.^۱ فریدون به وسیله گرزگاو سار، که جنگ ابزار ویژه ایزد مهر است^۲ ضحاک ماردوش را فرو مالید. گرز مهر در مهریشت، کرده بیست و چهارم، بند ۹۶ چنین توصیف شده است: «گریزی از فلز زرد ریخته و از زر سخت ساخته، که استوارترین و پیروز[ی بخش] ترین رزم افزار است.»^۳

همانگونه که پیش تر هم اشاره کردیم این نبرد اسطوره‌ای متفاوت از دیگر نبردهای تن به تن شاهنامه است، اما شباهت بین این نبرد و نبرد تن به تنی که هرودوت از داریوش بزرگ و گئومات مغ گزارش می کند تأمل برانگیز است.

نبرد کی خسرو و پشنگ (شیده)

از کی خسرو در یشت پنجم، نهم، سیزدهم، پانزدهم و نوزدهم یاد شده است و بنا بر آن‌ها او دلاوری است که سرزمین‌های ایرانی را متحد می سازد و به همه کشورها فرمان می راند و جادوان و فرمانروایان ستمکار را بر می اندازد. در یشت سیزدهم اوستا فروهر کی خسرو به عنوان درخشان‌ترین شاه، دلاورترین و شریف‌ترین کس ستوده می شود. در واقع کی خسرو نمونه مطلق رهبری کامل و بی عیب است.^۴ وی پسر «سیاوش» و «ویسپان فری» دختر افراسیاب، و هشتمین تن از خاندان کیانی است.^۵ بر پایه شاهنامه در جریان نبردهایی که بین ایران و توران بر سر کینه خون سیاوش رخ می دهد، در نبردی شیده پسر افراسیاب، پادشاه ایران کی خسرو را به نبرد تن به تن فرا می خواند، و شاهنشاه می پذیرد. اما بزرگان سپاه از شاه درخواست می کنند که کس دیگری به نبرد شیده رود، تا بر ایرانیان ننگی نباشد و ایشان را سرزنش نکنند که از ایران هیچ سواری نبود که توانایی نبرد با شیده را داشته باشد، جز شاهشان. اما شاهنشاه نمی پذیرد، و پاسخی به سپاهیان می دهد که می توان از آن به رگه‌هایی از باور ایرانیان در این باره پی برد که، هم‌اورد شاهنشاه چنان کسی است که غیر از پادشاه ایران، هیچکس را توان رزم و شکست او نیست. وی می گوید:

بدانید کین شیده روز نبرد پدر را ندارد به هامون بمرد
 سلیحش پدر کرده از جادویی ز کژی و تاری و از بدخویی
 بر آن جوشن و خود پولاد سر نباشد سلیح شما کارگر
 همان اسپش از باد دارد نژاد گرازیدن شیر و تیزی باد
 کسی را که یزدان نداده ست فر نباشدش با جنگ او پای و پر

۱. فردوسی، شاهنامه، ج ۱، ص ۷۱.

۲. یارشاطر، تاریخ ملی ایران، ص ۲۱۷.

۳. دوستخواه، اوستا، ج ۱، ص ۳۷۶.

۴. بهار، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۵۷.

۵. کریستین سن، کیانیان، ص ۱۳۳.

همان با شما او نیاید به جنگ ز فر و نژاد خود آیدش ننگ

نیریه فریدون و پور قباد دو جنگی بود یک دل و یک نهاد

بسوزم بر او تیره جان پدرش چو کاوس را سوخت او بر پسرش^۱

در این سخنان شاه، نکات تأمل برانگیزی وجود دارد: نخست اینکه شاه می‌گوید شیده چنان رزمنده‌ای است که در میدان نبرد حتی پدر خود را جنگجو حساب نمی‌کند، این در حالی است که در همین جنگ، افراسیاب از زبان شیده چنین توصیف شده:

شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب^۲

سپس می‌گوید سلاح شیده به دست افراسیاب و با استفاده از جادو ساخته شده و اسلحه شما بر جادو کارگر نیست. جادو در اوستا یا تو خوانده شده و همان معنی را می‌دهد که امروزه در زبان فارسی کاربرد دارد، در اوستا به شدت تمام بر ضد جادو سخن رفته و از گناهان بزرگ شمرده شده.^۳ سپس شاه از اسب شیده سخن می‌گوید، کی خسرو می‌گوید اسب شیده نژادش از باد است، می‌توان اینگونه برداشت کرد که همانند باد تیزرو است، اما با توجه به ابیات پیشین و پسین به نظر می‌آید منظور ایزد باد است. باد یکی از ایزدان دین زرتشتی است که گاهی با وای یکی می‌شود.^۴ وای خدایی است نیرومند و تیزرو و صفت پیروز شونده دارد. وای، هم می‌تواند خوب باشد و هم می‌تواند بد باشد و جزء موجودات اهریمنی به شمار آید.^۵ به هر حال نیروهایی که شیده در اختیار دارد بیشتر جنبه اهریمنی دارند و اما کی خسرو به عنوان شاه نجات بخش مظهر نیروهای اهورایی در زمین است، نماینده قوای دوزخی نیز افراسیاب تورانی است.^۶ شیده فرزند افراسیاب است. کی خسرو باید توانایی شکستن جادوی افراسیاب را داشته باشد تا بتواند بر شیده پیروز شود. از آن جا که ماهیت حقیقی پادشاه آتش است^۷ و این آتش بلند سود است که جادو را تباہ و نابود می‌کند و آتش همان است که به فر شاهنشاه تجسم می‌بخشد. فر همچون هاله‌ای سر شاهنشاه را احاطه می‌کند و بختش را تجسم می‌بخشد.^۸ پس جادوی افراسیاب در برابر پادشاه فرهمندی چون کی خسرو بی‌اثر خواهد بود. از پرتو فره بود که کی خسرو توانست به افراسیاب مجرم تورانی پیروز شود.^۹ پس از این نشانه‌ها که کی خسرو از شیده و اسبش می‌دهد، آن گاه دلیل برتری خود و اینکه چرا او می‌تواند این هم‌اورد نیرومند و اهریمنی را شکست دهد و دیگران نمی‌توانند را اینچنین می‌گوید:

۱. فردوسی، شاهنامه، ج ۴، ص ۲۰۶.

۲. همان، ص ۱۹۴.

۳. پورداد، ادبیات مزدیسنا یشت‌ها، ج ۱، ص ۲۹.

۴. آموزگار، تاریخ اساطیری ایران، ص ۴۰.

۵. آموزگار، تاریخ اساطیری ایران، ص ۳۱، و هینلز، شناخت اساطیر ایران، ص ۳۶.

۶. سرکاراتی، «سایه‌های شکار شده»، ص ۱۱۲.

۷. ویدن گرن، دین‌های ایران باستان، ص ۹۰.

۸. ویدن گرن، همانجا.

۹. دوستخواه، اوستا، ج ۱، ص ۴۹۹.

کسی را که یزدان ندادست فر نباشدش با جنگ او پای و پر^۱
 نه اینکه ایرانیان دارای فره نباشند، زیرا در واقع همه ایرانیان صاحب فرهای بودند که در اوستایی، ائیریانم
 خورنه و در پهلوی، خوره ایرانشهر و در فارسی امروزی، فرایرانی نامیده می‌شد.^۲ این فره متعلق به ایرانیان
 بود، به آن‌هایی که زاده شده‌اند و یا زاده خواهند شد.^۳ این فره، اهریمن و فرستادگان او را نابود گردانیده،
 دشمنان ایران را فرو می‌گیرد، و به ایرانیانی که شایسته آن باشند، خردمندی، ثروت فراوان و خوشبختی
 می‌بخشید.^۴ اما منظور کی خسرو این فره نیست، منظور همان فره پادشاهی است.
 فره کی خسرو در بند ۷۴ زامیاد یشت اینگونه ستایش شده: «فری که از آن کی خسرو بود، برای نیروی بهم
 پیوسته‌اش، برای پیروزی اهورا آفریده‌اش، برای برتری چیره شونده‌اش، برای فرمان خوب روا شده‌اش، برای
 فرمان دگرگون نشونده‌اش، برای فرمان شکست ناپذیرش و برای شکست زود هنگام دشمنان او».^۵ کی
 خسرو به پشتیبانی این فره است که در خود توانایی شکست جنگجویی چون شیده را می‌بیند. کی خسرو
 پس از برشمردن این دلایل، به ایرانیان می‌گوید،

همان با شما او نیاید به جنگ ز فر و نژاد خود آیدش ننگ^۶
 عقیده به وجود فره چنان در بین ایرانیان گسترش یافت که گفته می‌شد هر آفریده‌ای فره ویژه خودش را
 دارد.^۷ در این جا هم منظور کی خسرو از فره شیده همین فره است، سپس می‌گوید:

نبره فریدون و پور قباد دو جنگی بود یک دل و یک نهاد^۸
 از این ایبات پیداست، شاهنشاه، تنها با کسی از تخمه و نژاد شاهانه به نبرد تن به تن می‌پردازد. در اینجا نیز
 هردو هم‌وارد نژادشان به فریدون می‌رسد، این در حالی است که کی خسرو از سوی مادری پیوند نزدیکی با
 شیده دارد. از افراسیاب فرسپ چول و شان و شیده و دیگر فرزندان زادند. و سپان فریا که کی خسرو از او زاده
 شد، دختر افراسیاب بود.^۹
 بنابراین، بندهش نیز همچون شاهنامه، شیده را دایی کی خسرو می‌داند. شاهنشاه نبرد تن به تن با شیده را
 می‌پذیرد. فردوسی روز نبرد شیده را جوشن پوش با کلاه خودی شاهانه از آهن و سوار بر اسبی که برگستان
 بسته در حالی که درفشش را یکی از جنگجویان لشکرش در دست دارد به تصویر می‌کشد. در آن سوی
 میدان، شاهنشاه شاد از این که به نبرد خواهد رفت جوشن نبردش را می‌بندد، سپس فرمان می‌دهد درفشش

۱. فردوسی، شاهنامه، ج ۴، ص ۲۰۶.

۲. شهبازی، جستاری درباره یک نماد هخامنشی فروهر، اهوره‌مزدا یا خورنه؟، ص ۶۰.

۳. دوستخواه، اوستا، ج ۱، استاد یشت، ص ۴۸۱، ۴۸۲؛ زامیاد یشت، ص ۴۹۵، ۴۹۶.

۴. همان، ص ۴۸۱.

۵. همان، ص ۴۹۹.

۶. فردوسی، شاهنامه، ج ۴، ص ۲۰۶.

۷. شهبازی، جستاری درباره یک نماد هخامنشی فروهر، اهوره‌مزدا یا خورنه؟، ص ۶۰.

۸. فردوسی، شاهنامه، ج ۴، ص ۲۰۶.

۹. فرنیغ دادگی، بندهش، ص ۱۵۰.

را بیاورند، آن‌گاه ترگی زرین به سر بر می‌نهد و درفشش را به رهام گودرز می‌سپارد. شاه‌گزی در دست و سراپا زره پوش به لشکریانش درود می‌فرستد، کی خسرو سوار بر اسب معروفش، شبرنگ بهزاد که روزی اسب پدرش سیاوش بود، در حالی که کمر را تنگ بسته و جوشن پوش با نیزه‌ای در دست، به تاخت، به میدان رزم می‌رود.^۱

حالاتی که فردوسی برای این دو هم‌اورد به تصویر کشیده است در هیچ کجای شاهنامه و نه در هیچ کتاب دیگری نمونه‌ای ندارد. از آنجا که خوشبختانه از روزگار اشکانی و ساسانی شماری نقش برجسته از نبردهای تن به تن پادشاهان باستانی ایران به یادگار مانده، ما می‌توانیم سخنان فردوسی را با آن‌ها بسنجیم. درست در زیر آرامگاه داریوش، دو نقش برجسته بزرگ از دوره ساسانی داریم که هر دو نبرد شهریارانی اسب سوار را نشان می‌دهند که دشمنان خود را نگوئسار کرده‌اند.^۲ در چهار نقشی که در نقش رستم پادشاهان ساسانی را سواره و نیزه به دست در حال شکست دشمنانشان نشان می‌دهد، تنها در نقشی که منتسب به بهرام سوم است درفش‌دار پشت سر شاهنشاه دیده نمی‌شود، تاریخ تراشیدن این نقش به درستی معلوم نیست. شاید که با جنگ‌های دو جبهه‌ای بهرام دوم مناسبت داشته باشد، و آن را به حدود ۲۸۵ میلادی تخمین بتوان زد.^۳ در شاهنامه، درفش‌دار تنها برای نبرد تن به تن پادشاه است که او را همراهی می‌کند و دیگر در هیچ گونه نبردی حتی برای شاهزادگان، چنین چیزی نیامده است. و این با نقش برجسته بهرام سوم کاملاً همخوانی دارد. زیرا بنا به تاریخی که شاپور شهبازی برای نقش برجسته تعیین کرده‌اند، بهرام سوم در آن زمان شاهزاده‌ای بیش نبوده است.^۴

اما در دیگر سنگ نگاره‌های ساسانی که شاهنشاه در حال مبارزه است، درفش‌دار او نیز در پشت سرش دیده می‌شود. فردوسی از ترگ زرینی سخن می‌گوید که کی خسرو برای رفتن به میدان نبرد و به جای کلاه خود آهنی از آن استفاده می‌کند.^۵ استفاده از کلاه زرین برای پادشاهان ایرانی در میدان نبرد را مارسلن آمیانوس در نبرد آمدا برای شاپور دوم ساسانی نیز گزارش می‌کند.^۶ کی خسرو و شیده هم‌پیمان می‌شوند که نبرد در میدانی دور از سپاهیان و بدون دخالت کسی، حتی درفش‌داران همراهشان انجام شود. در ابتدا نبرد با نیزه آغاز می‌شود و چون سنان نیزه‌ها می‌شکند، سپس با عمود رومی که نوعی از گرز است و پس از آن با شمشیر و در آخر با تیر و کمان به کارزار می‌پردازند. چون شیده توانایی کی خسرو را در نبرد می‌بیند و نیروی خودش را که سستی گرفته، پی می‌برد که نیروی کی خسرو از فره ایزدی اوست و می‌داند کسی که فره ایزدی با اوست بی‌شک پیروز خواهد شد. پس چاره‌ای می‌اندیشد تا بتواند خود را از دست پادشاه نجات دهد. او

۱. فردوسی، شاهنامه، ج ۴، ص ۲۰۹. ۲۱۰.

۲. شهبازی، شرح مصور نقش رستم فارس، ص ۱۱۶.

۳. همان، ص ۱۱۷.

۴. همانجا.

۵. فردوسی، شاهنامه، ج ۴، ص ۲۰۹.

۶. کریستین سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۳۸.

کی خسرو را به کشتی گرفتن بر زمین فرا می خواند و چنین می اندیشد که شاهنشاه از نبرد پیاده ننگ دارد،^۱ چون شاه مقدس است، زیرا از سوی خدایان فرستاده شده. در دوره ساسانی شاه برادر خورشید و ماه نامیده می شود و وطن حقیقی او در میان ستارگان است.^۲ کی خسرو که از هدف او آگاه است بنا دارد پیشنهاد او را بپذیرد اما رهام می گوید این کار برای پادشاه ننگ است؛ و از شاه می خواهد تا اجازه دهد او با شیده پیاده بجنگد، اما کی خسرو در پاسخ به رهام چنین می گوید:

به رهام گفت آن زمان شهریار که ای مهربان پهلوان سوار
چو شیده دلاور ز تخم پشنگ چنان دان که با تو نیاید به جنگ
ترا نیز با رزم او پای نیست به ترکان چنو لشکر آرای نیست
یکی مرد جنگی فریدون نژاد که چون او دلاور ز مادر نژاد
نباشد مرا ننگ رفتن به جنگ پیاده بسازیم جنگ پلنگ^۳

از این ابیات به خوبی پیداست که شاهنشاه پیاده کشتی گرفتن با هموردی هم خون و شایسته را ننگ نمی دانسته و از آن روی پیداست که شاهنشاه با هر کسی به نبرد تن به تن نمی پرداخته است. باور بر این است که پادشاه اصولاً نباید زندگی خود را در صحنه نبرد به خطر اندازد.^۴ در صورتی که مبارزه آزاد در میدان جنگ بدون برنده مانده بود، در این صورت مبارزه کشتی میان دو قهرمان به عنوان آزمایشی شاخص و نهایی ضروری به نظر می آمد.^۵ سرانجام کشتی نیز با پیروزی کی خسرو پادشاه فرهمند به پایان می رسد. گرچه این نبرد تن به تن در دوران اساطیری و پهلوانی شاهنامه جای دارد، اما بیشترین همانندی را با سنگ نگاره های نبرد تن به تن در دوران ساسانیان نشان می دهد. کی خسرو پادشاه آرمانی سلسله کیانیان پیش از دوران کی گشتاسپ است. به نظر می آید ساسانیان که از القاب کیانی چون کی و فرّه استفاده می کردند خود را در پیوند و از تخمه کیانیان می دانند^۶ و حتی خود را وارثان سرزمین تحت فرمان کیانیان، یعنی ایران قرار می دهند،^۷ و در سنگ نگاره های پیروزی خود نیز متأثر از الگوی کیانی نبرد تن به تن کی خسرواند.

نبرد خسرو پرویز و بهرام چوبین

تفاوت این نبرد با نبردهایی که پیش تر بررسی کردیم در این است که نبرد در دوران ساسانیان و بخش تاریخی شاهنامه آمده است، و از آن جا که شاهنامه از وقایع مربوط به اواخر دوره ساسانی آگاهی های

۱. فردوسی، شاهنامه، ج ۴، ص ۲۱۲.
۲. ویدن گرن، دین های ایران باستان، ص ۹۰.
۳. فردوسی، شاهنامه، ج ۴، ص ۲۱۲، ۲۱۳.
۴. ویدن گرن، دین های ایران باستان، ص ۴۳۲.
۵. فون گال، جنگ سواران، ص ۱۵۵.
۶. دریایی، ناگفته های امپراتوری ساسانی، ص ۱۳۱، ۱۳۲.
۷. دریایی، ساسانیان، ص ۸۵.

بسیار دقیقی به دست می‌دهد که حتی از آثار طبری و دیگر مورخان مسلمان کامل‌تر است.^۱ پس، بررسی این نبرد تاریخی می‌تواند نشان دهنده این نکته باشد که دودمان ساسانیان در اواخر پادشاهی خود (در روزگار خسرو پرویز) کماکان به همان روشی تبلیغات پادشاهی را انجام می‌دادند، که در روزگار آغازین این دودمان، اردشیر بابکان از آن استفاده کرد. و آن روش این بود که، ساسانیان نوع جنگ دوسوار (جنگ تن‌به‌تن) را به عنوان وسیله بیان برای پیروزی نظامی مهم بر گزیده‌اند.^۲

جالب اینجاست که، یکی از اولین سنگ‌نگاره‌هایی که از روزگار ساسانیان به جا مانده (در شهرستان فیروزآباد استان فارس) سنگ‌تراشی است که نبرد تن‌به‌تن بین اردشیر بابکان و اردوان چهارم آخرین شاهنشاه اشکانی را نشان می‌دهد.^۳ این نقش برجسته بزرگ‌ترین و از نظر تاریخی مهم‌ترین نقش برجسته دوره ساسانی است.^۴ در این نقش سه صحنه نبرد تن‌به‌تن به تصویر کشیده شده است، در سوی چپ نقش، اشراف زاده‌ای پارسی یک جنگجوی پارتی را گرفته است. و در میان نقش، جانشین اردشیر، شاهزاده شاپور با نیزه به دادبنداد وزیر اردوان یورش آورده او را زخم زده و در آخرین صحنه در سوی راست، اردشیر شاه به تن‌خویش شاه اردوان چهارم اشکانی را با نیزه از اسب فرو افکنده. موضوع این نبرد مربوط به جنگ «هرمزدگان» است، که در سال ۲۲۴ میلادی رخ داده است.^۵ طبری درباره این نبرد می‌گوید: شاپور پسر اردشیر به مقابله اردوان رفت و در میانه پیکار شد و در بنداز دبیر اردوان به دست شاپور کشته شد و اردشیر سوی اردوان شد و او را بکشت و بسیار کس از کسان وی کشته شد و باقی مانده گریزان شدند. گویند اردشیر پیاده شد و سر اردوان را لگدمال کرد و آن روز اردشیر را شاهنشاه نام دادند.^۶ نشان دادن پیروزی اردشیر بابکان در نبرد تن‌به‌تن در نقش برجسته تنگ‌آب فیروزآباد به معنی صعود ساسانیان است.^۷ نگاره نبرد تن‌به‌تن شاپور ساسانی و والرین رومی منقوش بر یک گل گوهرنگار سینه، که اینک در کتابخانه ملی پاریس است^۸ در راستای همان نقش برجسته پیروزی اردشیر در تنگ‌آب قرار دارد. در کتیبه کعبه زرتشت شاپور می‌گوید «به دست خود امپراتور را گرفتیم» و این جمله بی‌گمان می‌رساند که شاپور خودش در نبرد شرکت داشته و امپراتور را گرفتار کرده است.^۹ می‌توانیم تداوم این گونه سنگ‌نگاره‌های نبرد تن‌به‌تن را در نقش‌رستم، که شاه ساسانی را سواره و زره‌پوش به همراه درفش دارش در حال نبرد با دشمنی زره‌پوش و سواره نشان داده است ببینیم. بازتاب نبرد تن‌به‌تن بین خسرو پرویز و بهرام چوبین در شاهنامه فردوسی و آثار

۱. دریایی، ناگفته‌های امپراتوری ساسانیان، ص ۱۰۰.

۲. فون گال، جنگ سواران، ص ۱۵۴.

۳. شیپمان، مبانی تاریخ ساسانیان، ص ۱۷.

۴. فون گال، جنگ سواران، ص ۲۷.

۵. کریستین سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۳۷؛ فون گال، جنگ سواران، ص ۲۸؛ دریایی، ساسانیان، ص ۳۱.

۶. طبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۲، ۵۸۷.

۷. فون گال، جنگ سواران، ص ۲۸.

۸. شهبازی، شرح مصور نقش رستم فارس، ص ۱۰۳.

۹. همانجا.

مورخان اسلامی چون طبری، دینوری، ثعالبی و ... می‌تواند نشان‌دهنده ادامه این شیوه از تبلیغات شاهنشاهی ساسانی باشد، که کمابیش تا پایان دوران این دودمان ادامه می‌یابد.

اینک به بررسی نبرد تن‌به‌تن بین خسرو پرویز و بهرام چوبین می‌پردازیم:

در زمان هرمز چهارم، اوضاع مرزهای ایران به خاطر دست اندازهای دشمنان چندان خوب نبود. در ۵۸۹ م هیاطله به شرق ایران تاختند و اوضاع را بدتر کردند.^۱ خوشبختانه ایران سرداری شایسته داشت، وهرام (بهرام)، ملقب به چوبین، از مردم ری، پسر وهرام‌گشسب، از دودمان بزرگ مهران، فرماندهی توانا و محبوب سربازان خویش.^۲ او به مقابله با دشمن رفت و پیروزی او سبب شهرتش در شاهنشاهی شد. اما در جبهه غرب، پس از شکستی جزئی از رومی‌ها در ارمنستان، هرمز چهارم اتهامات کذبی به بهرام چوبین نسبت داد؛ در نتیجه فرمانده شورید و به سوی تیسفون رفت. در همین زمان با کمک اشراف و به رهبری گسته‌م و بندوی، برادران همسر هرمز، شاه عزل شد و پسرش، خسرو پرویز به قدرت رسید.^۳ اما بهرام چوبین حاضر نبود که به فرمان پادشاه جدید در آید، زیرا که خود سودای پادشاهی داشت. دودمان مهران مدعی بودند که از نسل شاهان اشکانی‌اند، فردوسی در این باره از زبان بهرام چوبین چنین می‌گوید:

بتازم بدین کار ساسانیان چو آمخته شیری که گردد ژیان
ز دفتر همه نامشان بسترم سر تاج ساسانیان بسپرم
بزرگی مر اشکانیان را سزاست اگر بشنوند مرد داننده راست^۴

و بهرام تکیه به این ادعا کرده، در دعوی خود ابرام نمود. در تاریخ ساسانیان چنین ادعایی تازگی داشت.^۵ پس از مذاکره‌ای بی‌فایده میان خسرو و بهرام در نهران، نبرد بین دو سپاه گریز ناپذیر شد. سپاه بهرام بامداد روز بعد به لشکر خسرو حمله برد.^۶ در سپاه بهرام سه ترک سترگ و جنگجو از خاقانیان بودند، اینان پیشروی سپاه بهرام به لشکر خسرو تاختند، سپیده دمان خسرو یارانش را به پایداری در برابر سپاه بهرام فرا می‌خواند، آن‌گاه خود شاهنشا،

بیامد دمان تا بر آن سه ترک نه ترک، آن دلاور سه گرگ سترگ
یکی تاخت تا نزد خسرو رسید پرنداوری از میان برکشید
همی خواست زد بر سر شهریار سپر بر سر آورد شاه سوار
بزیر سپر زهر آبگون بزد تیغ و انداختش سرنگون^۷

۱. دریایی، ساسانیان، ص ۹۶.

۲. کریستین‌سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۷۸.

۳. دریایی، ساسانیان، ص ۹۷.

۴. فردوسی، شاهنامه، ج ۶، ص ۲۶.

۵. کریستین‌سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۷۹.

۶. طبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۲، ص ۷۳۱؛ فردوسی، شاهنامه، ج ۶، ص ۴۳؛ ثعالبی، غر السیر، ص ۴۲۵.

۷. فردوسی، شاهنامه، ج ۶، ص ۴۴.

شاه در نبردی تن‌به‌تن هم‌اورد خود را به آسانی می‌شکند. طبری نیز بدین نبرد اشاره کرده اما آن گونه که وی می‌گوید خسرو هر سه جنگجوی ترک را در نبرد تن‌به‌تن شکست می‌دهد.^۱ آن گونه که فردوسی جزئیات نبرد را برای ما بازگو می‌کند دشمن شاهنشاه که در اینجا ترک نامیده می‌شود با شمشیری آخته به پادشاه حمله می‌کند. ما می‌دانیم که جنگجویان ترک هفتال فنون نظامی جدیدی را معرفی کردند و در استفاده از شمشیرهای دوسر پیشرو ایرانیان بودند.^۲ اما پادشاه که سواره است با استفاده از سپر ضربه دشمن را دفع می‌کند. استفاده از سپر برای سواره نظام در اواخر دوره ساسانی رواج یافت، هم منابع اسلامی و هم نقش برجسته سوار طاق بستان نشان می‌دهد آن‌ها (سواران ساسانی) از سپرهای گرد و کوچک استفاده می‌کردند که به ساعد دست چپشان بسته شده بود.^۳

از خسرو پرویز تندیس سنگی زیبایی در طاق بستان کرمانشاه به یادگار مانده است. این تندیس خسرو پرویز را مسلح و سوار بر اسب نشان می‌دهد. این مجسمه، که از سنگ بیرون آورده‌اند، متأسفانه در اثر تعصب مهاجمین عرب شکسته است. پادشاه کلاهخودی بر سر نهاده، که تاج بالدار با هلال و قرص خورشید بر آن قرار دارد (بالهای تاج را شکسته‌اند و فعلاً پیدا نیست). جوشنی با حلقه‌های آهنین پوشیده، که تا کلاه خود می‌رسد، و چهره پادشاه را می‌پوشاند، و تن را تا ران فرو می‌گیرد. شاه نیزه در دست راست گرفته، و آن را بر دوش تکیه داده است، ولی مسلمانان بت شکن آن دست را چنان قلم کرده‌اند، که اثری از آن پدیدار نیست. در دست چپ آن سوار سپری مدور دیده می‌شود. کمربندی مزین، و ترکشی پُر تیر، سلاح این سوار را کامل کرده است. او سوار بر اسب درشت اندامی است، که سر و سینه‌اش را برگستوانی منگوله‌دار پوشیده است.^۴

پس از این نبرد، خسرو از سپاهیان‌ش می‌خواهد که پایداری کنند اما آن‌ها از میدان کارزار می‌گریزند. تنها خسرو و شمار کمی از نزدیکانش می‌مانند، شاه فرمان می‌دهد که بُنه سپاه را گردآورند، در همین هنگام درفش بهرام پدیدار می‌شود و نبردی بین بهرام چوبین و خسرو پرویز در می‌گیرد.

رسیدند بهرام و خسرو بهم دلاور دو جنگی دو شیر دژم

چو پیلان جنگی بر آشوفتند همی بر سر یک‌دگر کوفتند

همی گشت بهرام چون شیر نر سلیحش نیامد برو کارگر

برین گونه تا خور ز گنبد بگشت از اندازه آویزش اندر گذشت^۵

بنا بر شاهنامه خسرو پس از شنیدن اینکه سپاهیان‌ش بُنه سپاه را به آن سوی پل نهروان کشیده‌اند رو به هزیمت می‌گذارد، اما بهرام را می‌بیند که در پی او می‌تازد،

۱. طبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۲، ص ۷۳۱.

۲. فرخ، سواره نظام زبده ارتش ساسانی، ص ۲۱.

۳. فرخ، سواره نظام زبده ارتش ساسانی، ص ۲۷.

۴. کریستین‌سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۶۰۰.

۵. فردوسی، شاهنامه، ج ۶، ص ۴۵.

چو خسرو چنان دید بر پل بماند جهان دیده گسته‌م را پیش خواند
 بیارید گفت آن کمان مرا به جنگ اندرون ترجمان مرا
 کمانش ببرد آنک گنجور بود بر آن کار گسته‌م دستور بود
 کمان بر گرفت آن سپهدار گرد به جنگ از هوا روشنایی ببرد
 همی تیر بارید همچون تگرگ به یک چوبه با سر همی دوخت ترگ
 پس اندر همی تاخت بهرام شیر کمانی به دست ازدهایی به زیر
 به دست اندرون جز کمانی نداشت بر آن اسپ برگستوانی نداشت
 چو خسرو ورا دید برگشت شاد دو زاغ کمان را به زه برنهاد
 یکی تیر زد بر بر بارگی بشد کار آن باره یکبارگی
 پیاده سپهد سپر برگرفت ز بیچارگی کرگ بر سر گرفت^۱

شاه کمان خود را می‌خواهد از برای تیراندازی بر دشمن، کسی که کمان شاه را نگه می‌دارد و در اینجا گنجور خوانده شده بی‌درنگ کمان را به شاه می‌دهد. چنانکه از کتیبه‌های سنگی هخامنشی بر می‌آید از روزگار هخامنشیان شاه همواره اسلحه داری نزد خود داشت تا هرگاه شاه لازم بداند اسلحه شاهی را در اختیار او قرار دهد. در آرامگاه داریوش بزرگ در نقش‌رستم، در قسمت بالایی آرامگاه، در قاب سمت چپ، نقش دو سرباز هخامنشی همراه با سنگ‌نشته‌هایی جداگانه تراشیده شده که یکی از ایشان را نیزه‌دار داریوش شاه و دیگری را کسی که تبرزین داریوش شاه را حمل می‌کند معرفی می‌کند،^۲ اینان اسلحه‌داران داریوش شاه‌اند. به هر حال خسرو پرویز کمان بر می‌گیرد و آغاز به تیراندازی می‌کند، بنا به سخن دینوری، خسرو از بهتر (ین) تیراندازان بود.^۳ نقش تیراندازی خسرو در طاق بستان کرمانشاه و ظروف نقره‌ای که او را سواره در حال شکار نشان می‌دهد، خود گواه چیرگی خسرو در تیراندازی است. بهرام از شدت تیر شاه سپر بر سر می‌گیرد. نگاره‌هایی که بر دیواره درونی غار طاق بستان است مجلسی از شکار شاهانه را نشان می‌دهد. خسرو پرویز در بیشتر این نقوش در حال شکار با تیر و کمان و یا کمان به دست نشان داده شده است.^۴ کمان اسلحه ملی ایرانیان بوده و در روزگار هخامنشیان شاهنشاه به عنوان مدافع ایرانیان به کمان وری خود می‌بالیده است.^۵

پارتیان نیز سلاح ملی‌شان کمان بود^۶ و آن را نشان زورمندی سلحشوران پارتی می‌دانستند.^۷ کتیبه حاجی‌آباد (از شاپور یکم ساسانی) دل‌بستگی فراوانی را که پادشاهان ساسانی به تیراندازی می‌ورزیدند تأیید

۱. فردوسی، شاهنامه، ج ۶، ص ۴۵. ۴۶.

۲. شهبازی، شرح مصور نقش رستم فارس، ص ۵۶ تا ۵۹.

۳. دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۱۶.

۴. کریستین‌سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۶۱۱. ۶۱۲.

۵. شهبازی، شرح مصور نقش رستم فارس، ص ۴۲.

۶. مشکور و رجب‌نیا، تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان - پارتیان (پهلویان قدیم)، ص ۱۰۲.

۷. سرافراز و آورزمانی، سکه‌های ایران، ص ۳۷.

می‌کند.^۱ دومین نبرد میان بهرام چوبین و خسرو پرویز، هنگامی بود، که خسرو پرویز نیروی کمکی از روم برای مبارزه با بهرام آورده بود. در آغاز جنگ یکی از جنگجویان رومی به نام کوت که گویند با هزار تن برابری می‌کرد^۲ بهرام چوبین را که اینک شاه ایرانیان بود، به نبرد تن‌به‌تن خواند، بهرام به آسانی و تنها با یک ضربه جنگ جوی رومی را می‌کشد.^۳

این نبرد نیز تن‌به‌تن و سواره انجام می‌شود. باید گفت که نبرد تن‌به‌تن ایرانیان، سواره و نفر به نفر بود بی‌آنکه دیگر سربازان دخالت کنند، در حالی که در تاریخ کهن امپراتوری روم سبک نبرد تن‌به‌تن بخشی از سنت نظامی روم محسوب نمی‌شد.^۴ چنان که پیداست نخستین گزارش رومی از نبرد سواران ساسانی با سربازان رومی در نبرد تن‌به‌تن سواره، از زبان پروکوپئوس بیان می‌شود.^۵ در واقع در سده پنجم و ششم میلادی تاکتیک‌ها و تجهیزات هم در ارتش بیزانس و هم در ارتش ساسانی تغییر پیدا کرده و بهبود یافته بود به گونه‌ای که در جنگ‌های بلیزاریوس در روزگار قباد و خسرو یکم، اسواران و هم‌تایان بیزانسی آن‌ها (مثلاً کاتافراکتا) عملاً در میدان جنگ از هم تشخیص داده نمی‌شدند.^۶ خسرو پرویز که می‌بیند رومیان در روز اول نبرد کاری از پیش نبردند، به این اندیشه می‌افتد که خود به نبرد بهرام رود.

بدیدم هنرهای رومی همه بسان رمه روزگار دمه

همان به که من با سپاه اندکی ز چوبینه آورد خواهم یکی

نخواهم در این کار یاری ز کس امیدم به یزدان فریاد رس^۷

گستهم به خسرو می‌گوید بهتر است با شماری از بهترین جنگجویان به رزم بهرام شوی، خسرو نیز می‌پذیرد، آن‌گاه چهارده تن از جنگجویان، به همراهی خسرو پرویز به نبرد بهرام چوبین می‌روند. بهرام که می‌بیند خسرو به جنگ او می‌آید چنین می‌گوید:

اگر پیشم آید جهان را بسم اگر کمتر آیم ازو ناکسم^۸

سپس بهرام می‌گوید:

نبايد که ما پیش باشیم چار به خسرو مرا کس نباید به کار^۹

بهرام می‌خواهد در نبردی تن‌به‌تن خسرو پرویز را بشکند، خسرو نیز همین‌گونه می‌اندیشد:

رتال جامع علوم انسانی

۱. یارشاطر، تاریخ ملی ایران، ص ۸۰۳.
۲. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۰۸، ۲۰۹؛ طبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۲، ص ۷۳۲؛ دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۲۲؛ ابن‌اثیر، تاریخ الکامل، ج ۲، ص ۵۴۹.
۳. فردوسی، شاهنامه، ج ۶، ص ۱۳۲، ۱۳۳.
۴. فرخ، سایه‌های صحراء، ص ۳۲۸.
۵. پروکوپئوس، جنگ‌های ایران و روم، ص ۶۳، ۶۴.
۶. فرخ، سایه‌های صحراء، ص ۴۰۸.
۷. فردوسی، شاهنامه، ج ۶، ص ۱۳۹.
۸. همان، ص ۱۴۲.
۹. فردوسی، شاهنامه، ج ۶، ص ۱۴۲.

من و گرزو چوبینه بد نشان شما رزم سازید با سرکشان^۱

اما به هنگام رویارویی، یاران خسرو پرویز از میدان می‌گریزند و خسرو تنها می‌ماند. شاه که چنین می‌بیند به ناکام می‌گریزد در حالی که بهرام در پی او می‌تازد، شاه به درون غاری تاریک و بُن‌بست در کوهستان پناه می‌گیرد، در همین هنگام بهرام در می‌رسد، خسرو که دیگر چاره‌ای ندارد، از یزدان کمک می‌خواهد،

به یزدان چنین گفت کای کردگار توی برتر از گردش روزگار
بدین جای بیچارگی دست گیر تو باشی نالم به کیوان و تیر^۲

و بی‌درنگ فرشته سروش سوار بر اسبی خنگ با جامه‌ای سبز بر خسرو پدیدار می‌شود، دست خسرو را می‌گیرد و او را از دست بهرام می‌رهاند.^۳ طبری در این باره می‌گوید: چیزی که کسی نمی‌داند چه بود وی را فراز کوه برد.^۴ از آنجا که شاهنشاهان ساسانی در نبشته‌های رسمی (بر سکه و حجاری‌های برجسته) خود را «پرستنده اهور مزدا، خداوند... از دوده ایزدان» می‌خواندند.^۵ پس کمک ایزدان به چنین پادشاهی که خود را از تبار آن‌ها می‌داند چیزی شگفت نخواهد بود.

در یشت یازدهم (سروش هادخت یشت، بند ۳) چنین آمده: «سروش مقدس است که بهتر از همه بیچارگان را در پناه گیرد».^۶ از همین روست که سروش بر خسرو پرویز پدیدار می‌شود، زیرا بنابر شاهنامه خسرو خود را بیچاره می‌نامد. گرچه در این نبرد برخوردی بین خسرو پرویز و بهرام چوبین در نمی‌گیرد، اما در این داستان، به اصلی اساسی و بنیادین در پیوند با پادشاهان قانونی ایرانی اشاره شده است، و آن این است که پادشاهان قانونی ایران از سوی اهوره مزدا (در این داستان یزدان) برای رسیدن به پادشاهی یاری می‌شوند. چنانکه داریوش بزرگ (۵۲۲ - ۴۸۶ پ.م) چنین می‌گوید: «به خواست اهوره مزدا، من شاه هستم. اهوره مزدا پادشاهی را به من بخشید.» (DB ستون یکم - بند پنجم) و دیگر بار می‌گوید: «اهوره مزدا و دیگر خدایانی که هستند، به من یاری بخشیدند.» (DB ستون چهارم - بند شصت و دو).^۷ بر پایه شاهنامه نیز، سروش از سوی یزدان می‌آید و به خسرو پرویز یاری می‌کند و او را نوید پادشاهی می‌دهد. پس از این خسرو پرویز نزد یاران خود رفته ایشان را به نبرد تشویق می‌کند، در این گیرودار بهرام خود را به نزدیکی خسرو پرویز می‌رساند، چنانکه فردوسی می‌گوید:

ز لشکر بر شاه شد خیره خیر کمان رابه زه کرد و یک چوبه تیر
بزد ناگهان بر کمرگاه شاه کژاگند بگرفت پیکان به راه

۱. همانجا.

۲. فردوسی، شاهنامه، ج ۶، ص ۱۴۳.

۳. همانجا.

۴. طبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۲، ص ۷۳۳.

۵. یارشاطر، تاریخ ملی ایران، ص ۸۸.

۶. پورداد، ادبیات مزدیسنا یشت‌ها، ص ۵۲۷.

۷. جلیلیان، بیستون، ۹۶ تا ۱۰۶.

یکی بنده چون زخم پیکان بدید بیامد ز دیباش بیرون کشید
 بزد نیزه‌یی بر کمر بند اوی زره بود نگسست پیوند اوی
 سنان سر نیزه شد به دو نیم دل مرد بی راه شد پر ز بیم
 چو بشکست نیزه بر آشفست شاه بزد چند بر مغفر کینه خواه
 سراسر همه نیزه بر همه شکست همان پیکر مغفر اندر نشست
 همی آفرین خواند هر کس که دید هم آنکس که آواز آهن شنید
 گرانمایگان از پس اندر شدند چنان لشکری را به هم بر زدند^۱

طبری برای این نبرد می‌گوید: و پرویز با بهرام جنگ تن‌به‌تن کرد و نیزه‌وی را از کفش بر بود و به سرش زد تا بشکست و بهرام آشفته شد و بترسید و بدانست که با پرویز بر نیاید.^۲ ثعالبی نیز چنین گفته: کار به آنجا کشید که پرویز و بهرام با هم درآویزند، چون بهرام با نیزه خود به سوی او تاخت، پرویز در نیزه او چنگ افکند، چنان که بهرام نتوانست آن را راست بر پیکر پرویز فرود آرد. پیوسته بهرام بر این سر نیزه می‌فشرد تا نیزه بشکست. بهرام از برابر پرویز بگریخت.^۳

بازگویی ریزه‌کاری‌های نبرد تن‌به‌تن از مورخان چون طبری و ثعالبی که معمولاً کمتر به چنین نکات ریزی در آثار خود پرداخته‌اند، خود گواهی است بر جایگاه مهم نبرد تن‌به‌تن پادشاهان، و تأثیرگذاری این نبرد. خسرو پرویز با این نبرد شایستگی خود را برای پادشاهی بر ایرانشهر و پاسداری از مردمان سرزمینش در برابر دشمنان نشان می‌دهد. بنابر سخن فردوسی و مورخان همچون طبری و ثعالبی پس از این نبرد تن‌به‌تن که به شکست بهرام چوبین می‌انجامد، بهرام رو سوی سرزمین ترکان می‌کند، و شکست خود را از خسرو پرویز می‌پذیرد. در واقع سنت چنین اقتضا می‌کند که مقابله شخصی دو شاه ناگزیر تعیین‌کننده سرنوشت نبرد باشد.^۴

نتیجه‌گیری

شاهنشاهان ایرانی پیروزی در نبرد تن‌به‌تن را شیوه‌ای برای بیان شایستگی و فرهمنندی خود می‌دانستند و به کار می‌گرفتند، برای تاریخ ایران، نبرد بین داریوش سوم و اسکندر نمونه‌ای است از روزگار هخامنشیان، در اینجا (نبرد ایسوس) دو دشمن که بر سر پادشاهی جنگ داشتند در میانه میدان به نبرد تن‌به‌تن پرداختند، پلوتارک بنا به سخن خاراس موتیلنه‌ای می‌گوید، نبرد تن‌به‌تن در ایسوس واقع شد: «وقتی کار به زدو خورد

۱. فردوسی، شاهنامه، ج ۶، ص ۱۴۷-۱۴۸.

۲. طبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۲، ص ۷۳۱.

۳. ثعالبی، غرالسیر، ص ۴۲۸.

۴. بریان، امپراتوری هخامنشی، ج ۱، ص ۳۵۱.

کشید، اسکندر به ضرب شمشیر داریوش از ران مجروح شد.^۱ داریوش با این کار شایستگی خود را برای پادشاهی به ایرانیان نشان می‌داد. پس از ریشه گرفتن دین زردشت بین ایرانیان نبرد تن‌به‌تن پادشاه با دشمنش نیز رنگ دینی به خود گرفت و همانند آموزه‌های زردشت که از نبرد بین اهریمن و اهورا سخن می‌گفت، نبرد پادشاه با دشمن او نیز بازتابی از همین اندیشه شد، چنانکه اردشیر بابکان در سنگ‌نگاره تاجگذاریش در نقش‌رستم درست از همین مفهوم برای مشروعیت بخشیدن به پادشاهی خود استفاده کرد. هنگامه پیروزی پادشاه بر دشمن خود در یک نبرد تن‌به‌تن کنایه از توان اوست. ولو اینکه وی احتمالاً هرگز چنین نبردی نکرده باشد. نمایش دشمنان شکست خورده در اندازه کوچک‌تر از تصویر پادشاه فاتح البته حاکی از پایگاه پست و ناچیز آنان است.^۲ اما چنانچه واکاوی بیشتری درباره این نبردهای تن‌به‌تن پادشاهان انجام شود، در خواهیم یافت که اینگونه نبردهای پادشاهان تنها بخشی از تبلیغات پیچیده پادشاهان باستانی ایران برای فره‌بخشی به پادشاهی خود بوده، گرچه پادشاهان ایرانی در بسیاری از نبردها حضور داشتند.

فهرست منابع و مآخذ

- آموزگار، ژاله. *تاریخ اساطیری ایران*. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۱.
- ابن اثیر، عزالدین. *تاریخ کامل*. ج ۲. ترجمه محمد حسین روحانی. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۴.
- ابن بلخی. *فارس‌نامه*. بسعی و اهتمام و تصحیح گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلسون. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۵.
- ابن مسکویه، احمد بن محمد. *تجارب الامم*. آزمون‌های مردمان. ج ۱. ترجمه ابوالقاسم امامی. تهران: سروش، ۱۳۶۹.
- بریان، پیر. *امپراطوری هخامنشی*. ج ۱. ترجمه ناهید فروغان. تهران: نشر و پژوهش فروزان روز، ۱۳۸۷.
- بهار، مهرداد. *پژوهشی در اساطیر ایران*. تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۲.
- پروکوپیوس. *جنگ‌های ایران و روم*. ترجمه محمد سمیعی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
- پورداد، ابراهیم. *ادبیات مزدیسنا یشت‌ها*. ج ۱، تفسیر و تألیف پورداد. سلسله انتشارات انجمن زردشتیان ایرانی بمبئی و ایران لیگ از نفقه پشوتن مارکر، ۱۹۲۸.
- پورداد، ابراهیم. *یشت‌ها*. ۲ جلد. به کوشش بهرام فره‌وشی. تهران: دانشگاه تهران، ۲۵۳۶.
- ثعالبی، حسین بن محمد. *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*. ترجمه محمد فضائلی. تهران: نشر نقره، ۱۳۶۸.
- جلیلیان، شهرام. *بیستون*. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۹۱.
- دریایی، تورج. *ساسانیان*. ترجمه شهرناز اعتمادی. تهران: انتشارات توس، ۱۳۹۲.

۱. بریان، امپراتوری هخامنشی، ج ۱، ص ۳۵۱.

۲. یارشاطر، تاریخ ملی ایران، ص ۴۱.

- دریایی، تورج. *ناگفته‌های امپراتوری ساسانی*. ترجمه آهنگ حقانی - محمود فاضلی بیرجندی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، ۱۳۹۱.
- دوستخواه، جلیل. *اوستا: کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی*. (گزارش و پژوهش). تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۸۵.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود. *اخبار الطوال*. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی، ۱۳۷۱.
- سرافراز، علی‌اکبر. و فریدون آورزمانی. *سکه‌های ایران*. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، ۱۳۸۴.
- سرکاراتی، بهمن. *سایه‌های شکارشده*. گزیده مقالات فارسی. تهران: نشر قطره، ۱۳۷۸.
- شاپورشهبازی، علیرضا. *شرح مصور نقش رستم فارس*. انتشارات بنیاد تحقیقات هخامنشی، ۱۳۵۷.
- شاپورشهبازی، علیرضا. *جستاری درباره یک نماد هخامنشی فروهر، اهوره مزدا یا خورنه؟*. ترجمه شهرام جلیلیان. تهران: نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۹۰.
- شمیمان، کلاوس. *مبانی تاریخ ساسانیان*. ترجمه کیکاوس جهاننداری. تهران: نشر پژوهش فرزاد روز، ۱۳۹۲.
- طبری، محمدبن جریر. *تاریخ طبری یا تاریخ الرسل والملوک*. ج ۲. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۵.
- فرخ، کاوه. *سایه‌های صحرا ایران باستان در جنگ*. ترجمه شهریانو صرامی. تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۹۰.
- فرخ، کاوه. *سواره نظام زبده ارتش ساسانی*. ترجمه بهنام محمد پناه. تهران: سبزان، ۱۳۸۷.
- فردوسی، ابوالقاسم. *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق. ج ۱ و ۴ و ۶. تهران: انتشارات مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی)، ۱۳۸۶.
- فرنخ دادگی. *بندهش*. ترجمه مهرداد بهار. تهران: انتشارات توس، ۱۳۹۰.
- فون‌گال، هوبرتوس. *جنگ سواران*. ترجمه فرامرز نجد سمیعی. تهران: انتشارات نسیم دانش، ۱۳۷۸.
- کریستن‌سن، آرتور. *کیانیان*. ترجمه ذبیح‌الله صفا. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷.
- کریستن‌سن، آرتور امانوئل. *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه رشید یاسمی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۷.
- مشکور، محمد جواد. و مسعود رجب‌نیا. *تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان-پارتیان (پهلویان قدیم)*. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۴.
- ویدن‌گرن، گئو. *دین‌های ایران باستان*. ترجمه دکتر منوچهر فرهنگ. تهران: انتشارات آگاهان ایده، ۱۳۷۷.
- هرودوت. *تاریخ هرودوت*. ج ۱. ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۹.
- هینلز، جان. *شناخت اساطیر ایران*. ترجمه ژاله آموزگار - احمد تقضلی. تهران: نشر چشمه، ۱۳۸۶.
- یارشاطر، احسان. «تاریخ ملی ایران». *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی* (جلد سوم - قسمت اول). پژوهش دانشگاه کمبریج. گردآورنده احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳.

- یارشاطر، احسان. «تاریخ ملی ایران»، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی (جلد سوم- قسمت دوم). پژوهش دانشگاه کمبریج. گردآورنده احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۶.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. تاریخ یعقوبی. ترجمه محمد ابراهیم آبتی. ج ۱. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.

